

-متاھلن؟

دارا: چطور؟

-ھمینطوری، سوال شد.

دارا: لھتر نیست راجع به کار سوال پیش بیاد؟

-انگاری کمی عصبی شدید.

دارا: بله، یکم... خیلی تابلو بود؟

-آره.

دارا: اھمیت نمیدم، میخواید ببینید بقیه ی شرکت رو؟

-نه، ترجیح میدم با پروا خانم برم.

دارا: ایشون نمی تونن همراهیتون کنن.

-فردا که خلوت تر میشه سرشون!

دارا: متاسفانه چند ماه ھمینطور درگیرن.

-درگیرن یا شما دوست دارید درگیر باشن؟

دارا: فرقی به حالتون داره؟

-خیلی فرق داره، دلیلی نیست نیازی به اجازه اتون باشه.

دارا: اینکه نخوام خواهرم با هر کسی همقدم شه نیازی به توضیح دادن و دهن به دهن شدن نداره مگه نه؟

-دارید سخت می‌گیرید.

دارا: به بحث خاتمه بدیم؛ روز خوبی داشته باشید.

-یجورایی قهر بود؟

قد علم کرد و رو به روم ایستاد.

دارا: بنظرتون با این قد و هیکل با سیبیلی مثل شما قهر می‌کنم؟

تا خواستم حرفی بزنم ادامه داد.

دارا: آخ ببخشید، منظورم از سیبیل همون هیکلی خودمون بود.

گیج نگاهش کردم که عصبی دستی به شقیقه هاش کشید و با عصبانیت بیرون رفت.

(دارا)

نباید با این مردک دوهزاری صمیمی می‌شد، مدت کمی با میلاد در ارتباط بودم، اما مطمئنم پروا رو ول نمی‌کنه بره به امون خدا... این وسط یه اتفاقی افتاده، حامی پروا رو امانت سپرده بود بهم، چطور می‌تونم این دختر رو ول کنم به امون خدا؟

به حامی زنگ زدم که تماسم رو رد کرد، احتمالا مثل همیشه جلسه داشت. به سمت پروا رفتم و روی میزش نشستم.

-چطوری؟

پروا: برعکس تو عالی...

-چرا انقدر گرم میگیری باهاش؟

پروا: چون همه نیاز دارن تو زندگیشون یه همراهی داشته باشن.

-چرت نگو، همراه تو این یارو نیست.

پروا: نکنه داداش میلادتون بود؟ دیدیم چطوری پای عشقمون موند.

-جفتمونم خوب می‌دونیم میلاد ولت نکرده.

پروا: می‌خوای برات مرور کنم؟

استادینو